

ضرب‌المثل‌ها و زبان‌زدهای استرآبادی

قسمت بیست‌وهشتم

■ محمد رضا اثنی‌عشری
نویسنده و پژوهشگر
فرهنگ عامه استرآباد



■ یادداشت

در شماره قبل فصلنامه میرداماد (شماره چهل-چهل‌ویک)، بخش نخست زبان‌زدها و مَثَل‌های حرف «م» با زبان‌زد «ماتیکه ماژو برف سرِ گوه» شروع شده و به اصطلاح «مَثَل به حرف» خاتمه یافت. در این شماره نیز، بخش دوم زبان‌زدها و مَثَل‌های حرف «م» با زبان‌زد «مُجَل گذاشتن» شروع شده و به مَثَل «مُرغ هرچی خاک ر بیشتر بُچْگِلِه، بیشتر بالا سر-کَلِه خودش مِرِیزه» پایان یافته است. یادآوری: لازم به ذکر است که آوانویسی زبان‌زدها و مَثَل‌ها به روش IPA انجام شده است.

یادآوری ۲: آن‌چه ارائه می‌شود گزیده‌ای از مَثَل‌ها و زبان‌زدهای ذیل حرف «گ» است. بخشی از نمونه‌ها به دلیل جلوگیری از تطویل متن حذف شده‌اند. یادآوری ۳: منابع مورد استفاده، در دفتر نشریه موجود است. (هرگونه استفاده از مَثَل‌ها، اصطلاحات و زبان‌زدها تنها با ذکر منبع مجاز است.)

■ حرف (م) [M] (بخش دوم)

■ **مُجَلّ گذاشتن** [motʃolʃozɑʃtan] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، این زبان زد غالباً با افعالی چون «گذاشتی» و «گذاشته» و معمولاً به صورت پرسشی بیان می‌شود. / **مُجَلّ** [motʃol]: ۱- تخم مرغ مصنوعی که زیر مرغ می‌گذارند. ۲- در اصطلاح به معنی لقمه تعارف است. (برای اطلاع بیشتر در مورد اصطلاح مُجَلّ، ن. ک به مَثَلِ مُرغِ بی‌مُجَلّ، مِشِه دَله...ئون) / مفهوم زبان زد: از روی تعارف، لقمه‌ی پایانی را در ظرف باقی گذاشتن. / کاربرد زبان زد: ۱- زمانی که چند نفر مشترکاً مشغول خوردن غذایی هستند و در پایان، یک لقمه‌ی تعارف در ظرف باقی می‌ماند، این زبان زد را به کار می‌برند. ۲- وقتی کسی غذای داخل ظرف خود را کاملاً تمام نکرده و مقدار کمی از آن را باقی می‌گذارد، خطاب به او می‌گویند که «مُجَلّ گذاشتی؟».

■ **مُجَلّ که نباشه، مُرغ مِشِه دَله...یون** ن. ک به مرغ بی‌مُجَلّ، مِشِه دَله...ئون

■ **مُخ پَلیچ خوردن** [moxepelitʃxordan] (زبان زد/ عام) این زبان زد در ادبیات عامه و محاورات زبان فارسی به اشکال گوناگونی هم چون «مُخ‌اش رگ به رگ شد» و... بیان شده و شکل معاصر سازی شده‌ی آن به صورت «گوزپیچ شدن مغز» مطرح می‌شود، که در ادبیات رسانه‌ای، شکل مؤدبانه‌ی آن «گوش پیچ شدن» است. هم چنین در ادبیات عامه اهالی استرآباد نیز گاهی به صورت **مُخ آدم تُوپَلیچ مُخُره** یا **مُخ‌اش پَلیچ خورده** و... بیان می‌شود. / ریشه‌ی زبان زد: این زبان زد در طب سنتی ایران و به تبع آن طب سنتی رایج در بین اهالی استرآباد ریشه دارد؛ چنان‌که طبیبان و حکمای قدیم استرآباد بر این باور بودند که بروز انواع تشنج و صرع حاصل پیچ خوردگی رگ‌های مغز است. جالب این جاست که در پزشکی جدید نیز پیچ خوردگی رگ‌های مغز، یا درهم پیچیدگی غیرطبیعی عروق خونی در مغز را عامل عارضه‌ای موسوم به «ناهنجاری شریانی وریدی» (AVM) می‌دانند، که این عارضه سبب می‌شود خون‌رسانی به مغز و رسیدن اکسیژن به مغز مختل شده و موجب ضعف و پارگی رگ‌های مغزی و در نهایت خونریزی در مغز شود. / **پَلیچ (خوردن)** [pelitʃ]: پیچ خوردن / **تُوپَلیچ (خوردن)** [tupelitʃ]: پیچ و تاب بسیار شدید. شدیداً درهم تنیده و پیچ و تاب خورده. / مفهوم زبان زد: ایجاد اختلال در کار مغز، بر اثر دریافت مطالب غیرمنطقی، یا مطالب بسیار پیچیده و سنگین و یا موضوعات بسیار عجیب و غریب. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان پیچیدگی یک موضوع. ۲- در بیان غیرمنطقی بودن یک حرف، یا یک محتوا و موضوع. ۳- در بیان عجیب بودن یک حرف، یا یک موضوع. ۴- در بیان عدم قدرت درک و تعقل یک شخص در قبال موضوعی پیچیده و سنگین، به کار می‌رود. / معادل زبان زد: سَرِ فلانِ کسی شنبلیله سبز شدن (سر فلان‌اش شنبلیله سبز شد)، «شاخ درآوردن»، «هنگ کردن»، «گوزپیچ شدن» و...

■ **مِخ از خودتان، دیفال هم از خودتان** [mexʔazxodetan difalʔazxodetan] (مَثَل - زبان زد/ خاص) در ادبیات

عامه اهالی استرآباد، گاهی این مَثَل-زبان زد در قالب جملات دیگری چون: **میخ و دیفال از خودشان**، یا **میخ مالی خودتان**، **دیفال هم مالی خودتان** و امثال آن بیان شده و غالباً در تمامی جملات با واژه‌ی «میخ» و درنهایت با حرف «م» شروع می‌شود. / توضیح: عبارت یادشده، در ابتدا صرفاً در همان معنای ظاهری خود به کار رفته و در قوانین شرعی و عرفی، به میزان اجازه‌ی دخل و تصرف در ملک خود و ملک غیر مربوط می‌شود. اما به مرور زمان معنای این عبارت توسعه یافته، معنای استعاری آن بر معنای ظاهری غالب شده است. لکن در معنای استعاری نیز ابتدا صرفاً در یک معنی استعاری مشخص کاربرد داشته و به مرور زمان، معنای استعاری اولیه نیز توسعه یافته و به موارد مختلف و متعدّد تعمیم داده شده است. بنابراین، این عبارت گاهی در همان معنای ظاهری خود به کار رفته و «زبان زد» محسوب می‌شود و غالب اوقات نیز در معنای استعاری به کار رفته و «مَثَل» خواهد بود. / **میخ [mex]**: میخ، استعاره از پسر یا داماد/ دیفال [difa]؛ دیوار، استعاره از دختر یا عروس. واژه‌ی دیفال تلفظ عامیانه‌ای است از واژه‌ی «دیوار». توضیح آن‌که در محاوره‌ی استرآبادی، مانند محاورات عامیانه‌ی سایر نقاط قلمرو زبان فارسی، حروف «ر» و «ل» به یکدیگر قابل تبدیل بوده، بنابراین در برخی واژه‌ها، متناسب با جایگاه آنان در جمله و عبارت، این تبدیل لحاظ می‌شود؛ مانند: دیوار = دیفال - گفتار = گفتال [caftal] - برگ = بَلگ [bal] - چرب = چَلب [alb] و بالعکس: شَلوار = شُروار [erua] / **خودتان**: این عبارت مرکب است از ضمیر مشترک «خود» + ضمیر پیوسته‌ی «تان»، که غالباً پیوند بین این دو ضمیر، یک حرکت کسره در انتهای بخش نخست است که به صورت **خودتان [xodetan]** تلفظ می‌شود. اما در بسیاری موارد نیز این حرکت تلفظ نشده و بخش نخست به سکون ختم می‌گردد (**خود*تان [xodtan]**). علاوه براین، این نکته نیز لازم به توضیح است که در محاوره‌ی استرآبادی سه ضمیر متصل (مان، تان، شان) به عنوان نوعی ضمیر متصل ملکی، بسیار پُرکاربرد بوده و غالباً در هر دو حالت مفرد و جمع، از ضمائر جمع استفاده شده و هم‌چنین بدون استثناء در مورد اول شخص مفرد و جمع، حرف «ن» آخر ضمیر ساقط شده و تلفظ نمی‌گردد. / معنی زبان زد: مالک دیوار و میخ هستید، بنابراین برای کوبیدن میخ به دیوار نیاز به اجازه‌ی کسی ندارید. / معنی مَثَل: عروس و داماد، هردو مانند فرزندان خود شما هستند. / مفهوم مَثَل-زبان زد: ۱- اختیار کامل دارید، تام‌الاختیار هستید. ۲- پیوند سازگار و متعارف بین اجزاء و عناصر و افراد. / کاربرد مَثَل-۱: در بیان این‌که اقوام و نزدیکان نسبت به یکدیگر شناخت کافی داشته و وصلت زناشویی بین آنان با شناخت قبلی صورت گرفته، بدون حاشیه خواهد بود و دوام آن از تضمین بیشتری برخوردار است. ۲- در خطاب به بزرگ فامیل، جهت واگذاری اختیار در ایجاد پیوند بین دختر و پسر. ۳- در خطاب به شخص معتمد، که می‌خواهد برای یک معامله، یا وصلت و یا حلّ اختلاف بین دو شخص، دو خانواده و یا دو طایفه، ریش سفیدی، یا قضاوت کند. ۴- در بیان تعارف، خطاب به شخص بزرگ و معتمد، جهت ایجاد وصلت زناشویی بین دختر و پسر. ۵- در خطاب به یک حَکَم که می‌خواهد بین دو نفر حکم کند. / معادل مَثَل: «ریش و قیچی دستِ خودتان است».

■ **مردا از سگا آسو مؤرن** [mardə ʔaz saʔə sow movoran] (زبان زد/ عام) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، زبان زده‌های متعددی در تشبیه مرد به سگ وجود دارد، که ظاهراً این زبان زده‌ها توسط زنان استرآباد ساخته شده و رواج یافته‌اند. (ن.ک به زبان زده‌های **مردا آلبو-زغور ممانن**، **خودشان می‌میزن**، **فلان چیزک‌شان نیمیره** و **مردا**، **سگ ر ممانن**، **یگ تیگه گوشت بیوینن** آواز لب و لوجه‌شان آوزان میشه و **مردا مٹ سگ آن**، **به هر تیر مرسن**، **لینگ‌شان رهوا مگنن** در همین بخش).

■ **مردا اگر سیله، زن بند سیله** [mardə ʔaʔa sele zan bande sele] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون: **مردا سیل آن**، **زن آتند سیل** یا **مرد سیل ر ممانه**، **زن سیل بَند** و... نیز بیان می‌شوند. / **سیل** [sel]: سیل، طغیان آب / **بَند سیل** [bande sel]: سیل بَند، سد، آب بند / **سیل بَند** [sel-band]: سیل بند، سد، بَند آب / ریشه‌ی مَثَل: ۱- این مَثَل در رفتارشناسی سنتی مرد و زن - به عنوان مکمل یکدیگر - ریشه دارد. ۲- این مَثَل در تعالیم سنتی خانواده، با تکیه بر تشریک مساعی مرد و زن در حفظ انسجام بافت خانواده و نیز مدیریت معاش خانواده، ریشه دارد. توضیح مَثَل: هرچند غالباً زن‌ها منبع احساسات و عواطف شناخته می‌شوند، اما واقعیت این است که عموماً زن‌ها - خصوصاً به عنوان همسر، یا مادر و حتی دختر خانواده - کنترل بیشتری بر احساسات شخصی خود داشته و هم‌چنین قادر هستند بروز احساسات مرد - به عنوان همسر، یا پدر و حتی برادر - را نیز تا حدودی کنترل کنند. / اشاره‌ی مَثَل: ۱- این مَثَل به این باور اشاره دارد که زن عامل کنترل جریانات زندگی روزمره‌ی خانواده و نیز حافظ ساختار و مبنای خانواده است. البته رواج این باور سنتی، عموماً باعث می‌شد که مردان به خود اجازه دهند بدون هیچ کنترلی بر خویشتن، تابع غرایز و احساسات خود بوده و در مقابل، افکار عمومی از زن این انتظار را داشت که ضمن خویشتن‌داری در برابر احساسات و غرایز شخصی، برای حفظ چهارچوب خانواده، در برابر رفتارهای احساسی و غریزی مرد گذشت کرده و آسیب‌های وارده به پیکر خانواده که ناشی از رفتار غریزی مرد بود را نیز ترمیم کند. ۲- این مَثَل اشاره به این دارد که در بافت و ساختار سنتی خانواده‌ها، مردان به منزله‌ی نیروی محرکه یا موتور و ماشین تأمین معاش و زنان به منزله‌ی هدایت‌کننده، یا کنترل‌کننده‌ی این نیرو یا ماشین هستند. / مفهوم زبان زد: ۱- زن و مرد مکمل یکدیگر هستند. ۲- در ساختار بافت خانواده برای زن و مرد نقش‌هایی تعیین شده که با پذیرفتن این نقش‌ها می‌توانند مکمل یکدیگر بوده، انسجام بافت خانواده را تحکیم بخشند. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان پند و اندرز به دختران دم بخت یا زنان تازه‌عروس، به منظور کنترل احساسات و غرایز خود و همسران خود. ۲- در بیان این که زن باید خشم شوهر خود را کنترل کند. ۳- در بیان این که زن باید رفتار هیجانی و کودکانه همسر خود را کنترل کند. ۴- در بیان این که زن باید در مقابل رفتار غریزی همسر خود گذشت داشته باشد.

■ مردا آلبو-رغو رُممان، خودشان مِمیرن، فلان چیزکِ شان نِمیمیره

[marda ʔalbaw-ra:u re momānan xodeʃan memiran felantʃizeʃan nememire] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه استرآباد، این مثل در قالب جملات گوناگونی چون: **مردا غیتهو مهر رُممان، سرشان رم بزنی، باز دُمپِ شان زنده مُمانه**، یا **مردا رغو رُممان، خودشان بیمیرن، فلان شان نیمیمیره**، یا **مردا مقز رُممان، گله شان آم که بفته**، باز فلان شان کار مُگنه، یا **مردا مٹ ماچگل رُممان، فلان شان راز جا آم که بگتی**، باز زندیه و کار کردنی رُمگنه و... بیان می‌شود. / توضیح: احتمالاً این زبان زد توسط زنان و یا به‌طور کل منتقدان رفتار و عادات ناپسند مردان ساخته شده است. / ریشه زبان زد: این زبان زد ریشه در شناخت حاصل از تجربه‌ی زیستی اهالی استرآباد از جانوران پیرامون خود دارد. / اشاره‌ی زبان زد: این زبان زد به این واقعیت اشاره دارد که مردان استرآباد تحت تأثیر شرایط آب و هوایی و اقلیمی و نوع تغذیه، همواره میل جنسی شدید داشته و با توجه به این که در استرآباد دوره‌ی سرما و یخ‌بندان بسیار کوتاه و هوای گرم و مرطوب، غالب بوده و همچنین پاییزِ استرآباد نیز معتدل و طولانی است، در نتیجه مزاج اهالی استرآباد عموماً به طبع گرم و تر نزدیک بوده، میل جنسی در آنان شدید است. لازم به یادآوری است که غالباً در اقلیم‌های حاشیه‌ی جنوبی دریای کاسپین (خزر)، که در شمال آن دریا و جنوب آن کوهستان است، طبع اهالی سرد و تر است، اما در منطقه‌ی استرآباد- به‌ویژه شهر استرآباد- که در فاصله‌ای مناسب از دریا و کوهستان قرار دارد، اقلیمی مشابه مناطق گرم و مرطوب استوایی ایجاد شده و در نتیجه، طبع اهالی آن نیز به طبع گرم و تر نزدیک‌تر است. با توجه به توضیحات یادشده و هم‌چنین با عنایت به این که غالباً میل جنسی در مردان بیشتر است و یا حداقل بروز بیشتری دارد، بنابراین زبان زد مورد نظر اشاره‌ی مستقیم به شدت میل جنسی در مردان استرآباد خواهد داشت. / **آلبو-رغو** [ʔalbaw-ra:u]: آلبو و رغو؛ دو اسم عام برای مجموعه‌ای از حشرات درشت و ریز، مانند سوسک و مگس، که حتی پس از قطع کردنِ سرشان، باز هم زنده می‌مانند. / **مهر** (ماهار) [mahar (moħar)]: مار / **مقز** (مقس) [maGaz (maGas)]: مگس، زنبور، اشاره به این که برخی از انواع مگس و زنبور نیش‌دار، حتی پس از آن که سرشان قطع شود، باز هم قادر به نیش زدن هستند. / **ماچگل** (ماچگل) [matʃokol (matʃol)]: مارمولک؛ اشاره به دُم مارمولک که پس از قطع شدن نیز نبض و حرکت دارد. / **ممان** (ممان) [momānan (memānan)]: می‌مانند، شبیه هستند، همانند هستند. / **نیمیمیره** [nememire]: نمی‌میرد، نامیرا است. / **نیمیمیره** [nimimire]: نمی‌میرد، فوت نمی‌کند، نامیرا است. / **مِمیرن** [memiran]: می‌میرند، فوت می‌کنند. / **بیمیرن** [bimiran]: بمیرند، فوت کنند. / **فلان (فلان چیزک)**: اشاره به اندام تناسلی مرد. / **بفته** [befte]: بیفتد، ساقط شود، جدا شود. / مفهوم زبان زد: میل جنسی در مردان آن قدر زیاد است، که حتی اگر تمامی حواس و توانایی‌های آن‌ها تحلیل برود، باز هم قوای جنسی آن‌ها هم‌چنان فعال خواهد بود. / کاربرد زبان زد: بزرگ‌نمایی در شدت میل جنسی مردان. / معادلِ زبان زد: «مرد جماعت، همه جاش آم که از کار بفته، باز فلان اش کار مُگنه»

■ مردا، سگ رُممانن، یگ تیگه گوشت بیوینن آواز لب و لُچه شان آوزان میشه

[mardə saʃ re momənən ʔaʃ tice ʃuʃt bivanən ʔow ʔaz lab-o lowtʃe]ən ʔaowzən me]ə] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این زبان زد در قالب جملات دیگری چون: **مردا و سگ آ یگ طایفه آن، گوشت میوینن، آواز لب و لُک شان راه میگیره یا مردا از سگ آ شو مُوُرن، با یگ توپوُلُو گوشت، آواز پک و پوزِشان راه مفتیه و...** توضیح: احتمالاً این زبان زد توسط زنان و یا به طور کل منتقدان رفتار و عادات ناپسند مردان ساخته شده است. **بیوینن** [bivanən]: ببینند، مشاهده کنند. / **میوینن** [mevinən]: می بینند، مشاهده می کنند. / **مُوُرن** [movoran]: می بُرند / **شو (بردن)** [sow]: ارث بردن، به ارث بردن عادات / **لب و لُچه** [lab-o lowce]: لب و دهن / **لب و لُک** [lab-o tok]: لب و دهن / **پک و پوز** [pac-opuz]: فک و دهن / **آوزان** [ʔaowzən]: آویزان / **میشه** [me]ə]: می شود / **میگیره** [me]ire]: می گیرد / **راه میگیره- راه مفتیه**: روان می شود، جاری می شود. / **توپوُلُو** [tuppulu]: ذره، مقدار اندک / **گوشت**: غیر از معنای رایج آن، کنایه از زن یا جنس مخالف است. / مفهوم زبان زد: مردها کنترلی بر غرایز جنسی خود نداشته و به نیازهای جنسی خود بلافاصله پاسخ می دهند. / کاربرد زبان زد: در بیان طعنه و کنایه به رفتار غریزی مردان در رابطه به پاسخ به تمایلات جنسی، به کار می رود.

■ مردامِت سگ آن، به هر تیر مِرسن، لینگ شان رهوا مُگتنن

[mardə mesəsaʃ-an behaʃ ti ʃ me]ə san lin]tʃe]ən re havə mokonan] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد این زبان زد در قالب جملات دیگری چون: **مردا و سگ آ به هر تیری که پِرسن لینگ شان هوا ئیه و...** نیز بیان می شود. / توضیح: احتمالاً این زبان زد توسط زنان و یا به طور کل منتقدان رفتار و عادات ناپسند مردان ساخته شده است. / ریشه زبان زد: این زبان زد در یکی از تعالیم اخلاقی قدیم استرآباد ریشه دارد، که برخی رفتارهای ناپسند و هم چنین زیاده روی در رفتارهای جنسی مردان و زنان را به حیوانات شناخته شده تشبیه کرده و با این کار، تأکید داشتند که این نوع رفتارها حیوانی است. چنان که در رابطه با رفتارهای جنسی، زنان را به «مُرغ خُس خُسی» تشبیه می کردند. / اشاره زبان زد: این زبان زد به یکی از عادات ناپسند مردان مبنی بر ایستاده ادرار کردن (سریا شاشیدن) اشاره دارد. هم چنین به پاسخگویی مردان به امیال جنسی خود در هر حال و شرایطی نیز اشاره دارد. / **تیر: ستون / لینگ** [lin]tʃe]: لنگ، پا / **هوا کردن**: بلند کردن، به هوا بردن، بالا بردن / مفهوم زبان زد: ۱- مردها تحمل هیچ فشاری را نداشته و بلافاصله به تمامی نیازهای غریزی خود پاسخ می دهند. ۲- مردها بر غرایز جنسی خود کنترلی ندارند. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان طعنه و کنایه به رفتارها و عادات ناپسند مردان، به کار می رود. ۲- در بیان خلق و خوی خشن و تُند مردان، با ارائه ی مثالی از شباهت آنان به سگ؛ زمانی که ایستاده ادرار می کنند.

■ مرد بیکار، آمرِتِر زنه [marde biccə ʔam]bare zane] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این

مَثَل در قالب جملات دیگری چون: **بیکاره مرد، آمرِتِر زنه** نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل مَثَل های حرف «ب»

نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره مَثَل: این مَثَل به ساختار نظام سَتّی خانواده‌ها اشاره دارد، چنان‌که مردها صرفاً به واسطه‌ی توان کسب درآمد و تأمین هزینه‌های خانواده، قدرت مدیریت خانواده را داشته و زن‌ها نیز صرفاً به دلیل عدم توان کسب درآمد و نیاز به درآمد شوهر، از همسر خود اطاعت و تبعیت می‌کردند. به شکلی که مردها با درمضیقه قرار دادن خانواده، کنترل امور خانواده را به دست می‌گرفتند. البته غیر از اهرم مالی، خشونت و دست‌درازی، از دیگر ابزارهای مدیریتی مردان سَتّی بود. / آمرتر [amɪbaɪ]: فرمانبردار، تحت فرمان. / معنی زبان‌زد: مردی که شغل ندارد و بی‌کار است، نه تنها نمی‌تواند به همسرش امر کند، بلکه باید تحت امر و فرمان همسرش نیز باشد. / مفهوم زبان‌زد: هویت مرد به عنوان مدیر خانواده، با اشتغال و کسب درآمد معنی پیدا می‌کند. / کاربرد زبان‌زد: ۱- در وصف حال مردی که به دلیل نداشتن شغل و درآمد، قدرت مدیریت خانه و خانواده را ندارد. ۲- در وصف حال مردی که از بی‌کاری خانه‌نشین شده و باتوجه به این‌که رئیس امور خانه زن خانه است، بنابراین مرد نیز کارمند زن خانه خواهد بود. ۳- در وصف حال مردان در دوران بازنشستگی و خانه‌نشینی، به کار می‌رود.

■ **مرد جُماعت، همه جاش آم که از کار پَفْتِه، باز فِلان اِش کار مُگنه** ن. ک به **مردا آلبو- زَعُو رُمائِن، خودشان مِمیزن، فِلان چیزکِ شان نِمِیمیره**

■ **مردِ خُمومِ زنانه** [mar de hamume zane] (اصطلاح مَثَل گونه / عام) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این اصطلاح به صورت **مرد در خُمومِ زنانه** بیان شده و در قالب جملاتی چون: **میانِ خُمومِ زنانه مرده یا خیلی مرده، البته میانِ خُمومِ زنانه و... مَثَل می‌سازد، توضیح:** گاهی اوقات در جواب زبان‌زدهایی که با این اصطلاح ساخته می‌شود، می‌گویند: **این که لُخت مادر زاد پره میانِ خُمومِ زنانه، باژم کسی نِمَقْهَمه مرده!** اشاره اصطلاح: اشاره به مردانی که از نظر فیزیکی، مشخصات مردان را دارند، اما از نظر اخلاق و روحیات، مانند زن‌ها هستند. / معنی اصطلاح: تنها در جمع زن‌ها و در مقایسه با خصایل زن‌ها، می‌توان او را مرد خواند، درحالی که وقتی در جمع مردها قرار بگیرد، هیچ شاخصه و ویژگی مردانه‌ای ندارد. / مفهوم اصطلاح: ۱- مرد بی‌خاصیت و بی‌بخار. مردی که فاقد ویژگی‌ها و خصایل مردانه است. ۲- بی‌غیرت / کاربرد اصطلاح: ۱- در بیان طعنه و کنایه به مردی که رفتار زنانه دارد. ۲- در بیان طعنه و کنایه به مرد ترسو و بی‌بخار. ۳- در توصیف کسی که برای پُررنگ نشان دادن اندک ویژگی‌های خود، در میان کسانی قرار می‌گیرد که فاقد آن ویژگی‌ها هستند؛ مانند شخص نوکیسه‌ای که در بین فقرا خود را ثروتمند نشان می‌دهد؛ درحالی که ثروت او در مقابل سرمایه‌ی ثروتمندان واقعی، هیچ است. ۴- در بیان نوعی توهین و تحقیر برای مردان به کار می‌رود. / معادل اصطلاح: «لَا تِ کوچِه خلوت»، «یَلِ کوچِه خلوت»، «عَاقِل در میانِ مجانین»، «تیزبین در بین دسته‌ی کورها»، «دانشمند در شهر بی‌سوادها» و...

■ مُرده آم آگه ژو بیوینه،... سون مُرده شور رِ آنگوشت مُگنه

[morde:am ʔaʃa ru bivine...une mordeʃu ʔe ʔanʃuʃt mokone] (مَثَل / خاص) این مَثَل، نسخه‌ی تغییر یافته‌ی مَثَل مُرده آم ژو بیوینه، میان کَفَن‌اش مَرینه می‌باشد، که در گویش‌های مختلف زبان فارسی و سایر زبان‌های ایرانی رایج است. / داستانِ مَثَل: در ادبیات شفاهی استرآباد داستانی وجود دارد، که به نظر می‌رسد داستانِ همین مَثَل باشد، خلاصه‌ی داستان چنین است: «در روزگار قدیم یکی از اهالی استرآباد که مردی مؤمن و البته شوخ طبع بوده، با غُشال شهر دوستی دیرینه داشته و در زمان‌هایی که مرگ و میر زیاد بوده، برای بهره‌مند شدن از ثواب اخروی، به غُشال در غُسل دادن و کَفَن کردن میت کمک می‌کرده است. روزی یکی از بزرگان شهر فوت می‌کند و او را برای غُسل به غسالخانه می‌برند. مرد شوخ طبع نزد غُشال رفته و می‌گوید: دوست دارم در غُسل و کفن و دفن این مرد بزرگ سهمی داشته باشم و غُشال هم کمک او را قبول می‌کند. وقتی که دو نفری شُستن میت را به اتمام می‌رسانند، غُشال تگه‌هایی از پنبه را جدا کرده، به نوبت داخل سوراخ‌های گوش و بینی و دهان او کرده، تا نوبت به مقعد میت می‌رسد. مرد شوخ طبع می‌گوید: به این یکی هم رحم نمی‌کنی؟ در مقعد این شخص هم پنبه می‌گذاری؟ غُشال می‌گوید: از قدیم گفتن اگر ملاحظه‌ی مُرده را بگنی و به او رو بدهی، به کَفَن‌اش خرابی می‌کند! مرد شوخ طبع به غُشال می‌گوید: پس یادم باشد وقتی تو مُردی، یک پوپ پنبه در ماتحتات فرو کنم. غُشال هم به شوخی به آن مرد می‌گوید: از زیر دستِ خودم رد خواهی شد و تا تمام سوراخ‌هایت را پنبه نگذارم، نخواهم مُرد! همان موقع مرد شوخ طبع فکری به سرش می‌زند و مدتی بعد فکر خود را عملی می‌کند؛ آن مرد طبق نقشه‌ای که کشیده، خودش را به مُردن می‌زند و چنان نقش بازی می‌کند که همه باور می‌کنند که مُرده است، بنابراین او را برای انجام غُسل و کفن و دفن به غُسالخانه‌ی شهر می‌برند. غُشال پس از شُستن و غُسل دادن آن مرد، طبق آداب کَفَن کردن؛ ابتدا تکه‌های پنبه را در سوراخ‌های بینی و گوش و دهان مُرد گذاشته و سپس تگه‌ای پنبه را وارد مخرج او می‌کند. ناگهان آن مرد از جای خود بلند شده و به غُشال می‌گوید خودت سرِ شوخی را باز کردی و سپس شبیه همان کار را با غُشال می‌کند و می‌گوید: «به مُرده که رو پدی نه فقط به کَفَن‌اش خرابی مُگنه، که... سونِ مُرده شور رِم آنگوشت مُگنه!». / مفهوم مَثَل: به هرکس باید به اندازه‌ی ظرفیت او بها داد. اگر به کسی بیش از ظرفیت او رو بدهی باید انتظار هر کاری را از او داشته باشی. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان پند و اندرز در باب شناخت ظرفیت دیگران و بها دادن به آن‌ها به تناسب ظرفیت‌شان. ۲- در بیان طعنه و کنایه به شخص بی‌ظرفیتی که بیش از حد به او بها داده شده و به همین واسطه رفتاری نامقبول از او سر زده است.

■ مُرده آم ژو بیوینه، میان کَفَن‌اش مَرینه [morde:am ru bivine mij ʔne cefaneʃ merine] (مَثَل / عام) در ادبیات عامه

فارسی این مَثَل به صورت «به مُرده رو بدی تو کفن‌اش میرینه» و «مُرده را که رو بدی به کفنش خرابی میکنه» بیان می‌شود. در ادبیات عامه اهالی گرگان گاهی به منظور تأکید بر مفهوم مَثَل، این مَثَل به صورت مُرده آگه رو

بیوپنه روتخت مرده شورخانه و میان دست مرده شور و میان کفن و تابوت و قبرش آم مرینه نیز بیان می شود. / اشاره ی مَثَل: این مَثَل به این واقعیت اشاره دارد که طبق تجربه، بدن شخص پس از مرگ متورم شده و فشار ناشی از این تورم سبب خروج باد از معده ی او خواهد شد. هم چنین در صورتی که پیش از مرگ معده ی او تخلیه نشده باشد، ممکن است پس از مرگ از مقعد شخص مرده مدفوع خارج شود. علاوه براین، گاهی غذای تازه خورده شده نیز پس از مرگ از دهان خارج شده و هم چنین پس از مرگ مخاط مغزی از بینی، گوش و دهان او خون خارج شود. به همین دلیل برای جلوگیری از خروج مدفوع و غذای حضم نشده و خون و مخاط مغزی و عدم آلودگی و نجس شدن کفن، سوراخ های بدن میت را با پنبه پُر می کنند. گاهی اوقات غسل به منظور رعایت احترام میت از گذاشتن پنبه در مقعد او خودداری کرده و همین امر سبب خروج مدفوع از مقعد و نجس شدن کفن او شده است. / **بیوپنه [bivine]**: ببیند / **زوبیوپنه**: ۱- خود را مجاز بداند، خود را صاحب اختیار بداند، احساس کند که اجازه دارد. احساس کند که اختیار دارد. ۲- احساس خودمانی بودن بکند. / **مرینه [merine]**: می ریند، مدفوع می کند. / مفهوم مَثَل: به هر کس باید به اندازه ی ظرفیت او فضا و امکان داد. / کاربرد مَثَل: ۱- در خطاب به کسی که بدون در نظر گرفتن ظرفیت اشخاص، به آن ها فضا و اختیار می دهد و در نهایت این کار گریبان خود او را می گیرد. ۲- در خطاب کنایه آمیز به شخصی که بیشتر از ظرفیت اش به او فضا داده و با او خودمانی شده اند.

■ **مُرده چال کردن رسم و زوسوم داره، چُغندر که نیست [morde tʃal cardan rasmo rusum dare tʃo Gondar ce nis]** (مَثَل - زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی گرگان، گاهی این مَثَل به صورت **مُرده چال مُکُنی، چُغندر که نیست!** و یا **مُرده چال کردن رسم داره، زوسوم داره، چُغندر که چال نُمُکُنی** بیان شده و گاهی نیز خلاصه شده؛ مانند: **چُغندر که چال نُمُکُنی** و به عنوان زبان زد به کار می رود. / معنی زبان زد: دفن میت کاری تخصصی است و آداب خاص خود را دارد، بنابراین هرکسی از عهده ی آن بر نخواهد آمد. / مفهوم مَثَل: هر کاری را باید مطابق با آداب و قواعد همان کار انجام داد. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان پند و اندرز در باب رعایت قواعد و ضوابط امور مختلف. در بیان این که برای انجام هر کاری باید مطابق با قواعد همان کار عمل کرد و نمی توان برای تمامی کارها یک نسخه ی واحد پیچید. ۲- در بیان طعنه و کنایه به کسی که همه چیز را سرسری گرفته و اصطلاحاً کارها را ماست مالی می کند.

■ **مُرده شو تو سی باقر خرابه ر بُورن [morde -ju to sajbə Ge, -xerəbe re bovoran]** (زبان زد/ عام) در ادبیات فارسی معیار این زبان زد به صورت «مُرده شور تو پَتَرَن» و «مُرده شور ترکیب تو پَتَرَن» و گاهی نیز به صورت خلاصه و مخفف به شکل «مُرده شور!» بیان می شود. در ادبیات عامه اهالی استرآباد نیز گاهی این زبان زد با افعال دیگری چون: **مُرده شور**

توسی باقر خُرابه رِ بُورِه نیز بیان می‌گردد. / توضیح: برخی پژوهشگران بر این باورند که زبان زد فارسی «مرده شور تو بِزَن»، شکل تحریف‌شده‌ی عبارت «مرده شور تورا بِزَد» است، که در این صورت معادل نفرین‌هایی «چون الهی بمیری»، «روی تخته بشورنات»، «روی آب بخندی» و... خواهد بود. لکن احتمال دارد عبارت «مرده شور تو بِزَن» همانند بسیاری از نفرین‌هایی باشد که با افعال معکوس بیان می‌شود؛ مانند: «الهی نمیری»، «گُم نشو»، «خدا نَکُشِت» و... بنابر توضیح بالا عبارت «مُرده شور تو سی باقر خُرابه رِ بُورِه» مستقیماً نفرین و معادل عبارت «الهی بمیری» است، اما عبارت «مُرده شو تو سی باقر خُرابه رِ بُورَن» می‌تواند در زمهری نفرین‌های معکوس باشد! / **مُرده شو** [morde-ju]: شوینده‌ی مُرده، مرده‌شور، غُشال، غسل دهنده‌ی میت. / **سی باقر خُرابه (خرابه)** [(sajbaGej-xerabe(xorabe)]: ۱- سیدباقر مجتهد استرآبادی، که در بین عامه اهالی استرآباد و گرگان به «سیدباقر خرابه» شهرت داشته و دارد. این شخصیت همان میرمحمدباقر طالبان استرآبادی، از علما و فقهای متنفذ دوران صفوی و جدّ سادات سیدباقری و تمامی شاخه‌های سادات بنی‌مفید گرگان کنونی، که طبق روایات شفاهی اهالی استرآباد، در شب وفات سیدباقر مجتهد، شیخ بهایی از طریق طای‌الارض به استرآباد آمده و امور مربوط به غسل و گُفن و دفن سیدباقر را انجام داده است. علّت شهرت این شخصیت به سیدباقر خرابه، این است که اهالی استرآباد باور داشتند، که وی بر مزار خود آبادی نمی‌پذیرد و هرنمایی که بر قبر او بسازند خراب خواهد شد. ۲- اصطلاحی است در خطاب به اشخاص نامرتب و نامنظم. به عبارت دیگر، اصطلاحی است که در خطاب به اشخاصی که نظم‌پذیر نیستند، اطلاق می‌شود. / توضیح: باتوجه به نکات بالا، اگر عبارت «مرده شور تو سی باقر...» مضاف و مضاف‌الیه باشد، یعنی پس از «مرده شور» حرکت کسره بیاید، یعنی کسی که سی باقر را غسل داده، پس منظور همان شیخ بهائی خواهد بود، که در این صورت فعل به «مرده شور» بازمی‌گردد. اما اگر پس از «مرده شور» حرکت سکون و مکث باشد، در این صورت فعل به سی باقر باز خواهد گشت. / معنی زبان زد: ۱- امیدوارم، تو که هم چون سیدباقر خرابه انتظام‌ناپذیر هستی، زیردست مرده شور

بیفتی. ۲- امیدوارم، مرده شور را از تو که مانند سیدباقر خرابه هستی، دور کنند. امیدوارم، کسی که انتظار شستن جسد تو را می‌کشد، خودش گرفتار مرگ شود. / کاربرد زبان زد: ۱- در زمان عصبانیت شدید از کسی، در بیان نفرین او و آرزوی مرگ برای آن شخص به کار می‌رود. ۲- در زمان عصبانیت از شخص عزیز و جگرگوشه، در بیان دعاء شبیه به نفرین (مدح شبیه به ذم)، مبنی بر آرزوی طول عمر به کار می‌رود.



مقبره سیدباقر مجتهد استرآبادی، مشهور به «سیدباقر خرابه»

عکس از: امیر کاشفی - دهه ۱۳۴۰ خورشیدی

(منبع: ستوده، منوچهر. از آستارا تا استرآباد - ج ۵)

■ **مُرده نُمُگُوزِه، اَگَر اَم بُگُوزِه، کِفن پاره مُکُنِه** [morde nomoguze ? a?aram boguze cefanparemokone] (مَثَل / عام)
 در ادبیات عامه فارسی گاهی این مَثَل به همین شکل و البته با تلفظ دیگر (مُرده نمی گوزه ...) و گاهی نیز به صورت «مُرده گوزید، کفن پوسید» نیز بیان می شود. در ادبیات عامه اهالی گرگان نیز گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون: **مُرده نُمُگُوزِه، اَگَر بُگُوزِه، اَگَر مُگُوزِه، اَگَر بُگُوزِه، هَمچِی مُگُوزِه کِه کِفن بُپُوسِه** و ... و گاهی نیز در قالب خلاصه شده ای چون **مُرده نُمُگُوزِه** و یا این از اونایی ئِه کِه کِفن پاره مُکُنِه و ... و در محاورات معاصر نیز گاهی در قالب جملات طولانی تری چون: **مُرده نُمُگُوزِه، ولی اَگَر بُگُوزِه، هَمچِی مُگُوزِه کِه کِفن و تابوت و تخت مُرده شور خانه رازهم مُپاشانه** و یا **مُرده نُمُگُوزِه نُمُگُوزِه، اَگَر بُگُوزِه هَمچِی مُگُوزِه کِه بَند بُندِ تَن ات ازهم بُگُوزِه** و ... نیز بیان می شود. / ... **سوزیدن** [fuzidan]: در ضرب المَثَل بالا: الف- کنایه از کاری پُر سر و صدا اما بیهوده، یا کنایه از کاری که هیاهوی زیادی به پا می کند، اما هیچ خاصیت و فایده ای ندارد. ب- کنایه از سخن بی جا و کلام نسنجیده. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیف کسی که ظاهراً بسیار شخص آرام و خونسردی است، اما وقتی عصبانی می شود، تیر و ترکش عصبانیت او به همگان اصابت می کند. ۲- در بیان طعنه و کنایه به کسی که زیاد اهل سخن گفتن نیست و غالباً در مجامع عمومی آبروداری می کند، اما استثنائاً در جمعی که اشخاص بسیار مهمی حضور دارند، با گفتن حرف هایی خارج از عرف، آبروی خود و اطرافیان خود را می برد. / معادل مَثَل: ۱- در ارتباط با کاربرد نخست: «نترس از آنکه های و هو دارد، بترس از آنکه سر به تو دارد». ۲- در ارتباط با کاربرد دوم: «یک کلام از مادر عروس».

مردی (مردانگی) به مایه ئِه، نه به ... ایه ن. ک به آدم به مایه ش، نه به ... ایهش

■ **مِرِسِ میراثی بُگُوب** [mersemirasibokub] (زیانزد- مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این زبان زد در قالب جملات دیگری چون: **طاسِ میراثی بُگُوب** نیز بیان می شود. / توضیح: در موارد معدودی این زبان زد معنای کنایی یافته و کاربرد آن نیز توسعه می یابد، که در این صورت مَثَل قلمداد می شود. / ریشه زبان زد- مَثَل: طبق باور اهالی استرآباد، در زمان وقوع پدیده های خسوف و کسوف، یکی از افراد مسن حاضر در خانه، با صدایی بلند فریاد می زند که: «مِرِسِ میراثی بُگُوب» و یکی از اعضای خانه نیز دیگ مسین قدیمی که از اجدا به ارث رسیده را با یک کفگیر یا ملاقه ی مسی می کوبد. براساس باورهای کهن، در زمان بروز پدیده های خسوف و کسوف که برای لحظاتی تاریکی بر روشنائی خورشید و ماه چیره می شود، موجودات اهریمنی مجال نفوذ و رسوخ به خانه ها را پیدا می کنند. بنابر همین اعتقاد، پیشینیان باور داشتند، که با کوبیدن و به صدا درآوردن ظروف مسین می توانند موجودات اهریمنی را ترسانده و فراری دهند. طبق باور اهالی استرآباد کوبیدن ظروف مسین و ایجاد سرو صدا، از یک سو موجب ایجاد ترس در موجودات اهریمنی شده و این سرو صدا شیاطین را از خانه و کاشانه دور خواهد کرد و از سوی دیگر، به صدا درآمدن ظروف مسین که از آباء و اجداد به ارث رسیده، سبب می شد که ارواح مردگان، با صدای آشنای این ظروف به امداد اخلاف خود می آمدند و موجودات

اهریمنی را از آن‌ها دور می‌کردند. بنابر باوری دیگری که در بین اهالی استرآباد رایج بوده، عامل اصلی وقوع خسوف و کسوف، تسخیر خورشید و ماه توسط دیوی اهریمنی بود و یا این پدیده زمانی اتفاق می‌افتاد که دیو شب، خورشید یا ماه را در دهان خود گذاشته و قصد خوردن آن‌ها را داشت. بنا بر همین باور، اعتقاد داشتند که با ایجاد سرو صدا، دیو شب دهان خود را باز کرده، خورشید و ماه را رها خواهد کرد. براساس همین باور، در محلات شهر نیز بر ظروف مسین می‌کوبیدند. یا در بازار، آهنگران بر سندان‌ها و آهن‌ها و رنگرزان بر پاتیل‌ها می‌کوبیدند و در دارالحکومه نیز نقاره‌چیان و موزیک‌چیان نقاره و طبل و شیپور را به صدا درآورده و تفریح‌چیان به سوی ماه و خورشید تیراندازی می‌کردند، تا دیو شب و خدای تاریکی بر اثر اصابت گلوله و یا از ترس سرو صدا و هم‌چنین از بیم بیدار شدن ارواح مردگان، خورشید و ماه را رها کنند. در باوری دیگر نیز از یک سو ارواح برخی مردگان نگاهبان جهان زندگان بوده و از سوی دیگر، امکان برقراری ارتباط با فرشتگان نگاهبان آسمان و ماه و خورشید را داشتند. به همین واسطه، وقتی صدای آشنای ظروف مسین را می‌شنیدند، به فرشتگان نگاهبان خبر داده، آن فرشتگان نیز دیو شب و تاریکی را از ماه و خورشید دور می‌ساختند. باتوجه به این‌که در چین باستان نیز این باور وجود داشت که عامل بروز خسوف و کسوف اژدهایی بود که قصد خوردن ماه و خورشید را داشت و چینیان باستان نیز با ایجاد سرو صدا، اقدام به راندن اژدها می‌کردند، برخی پژوهشگران معتقدند که در پی ارتباطات فرهنگی بین چین باستان و ایران باستان، این باور از چین وارد ایران شده است. / اشاره زبان‌زد-مثلاً: این زبان‌زد ضمن اشاره به برخی باورهای عامه اهالی استرآباد، به سنت عامیانه‌ی «مرس کوبان» یا «طاس کوبان» در زمان بروز پدیده‌های خسوف و کسوف اشاره دارد. / **مرس** [mers]: فلز مس، مجاز از ظرف مسین / **طاس** [tas]: کاس، کاسه، غالباً کاسه‌های مسین را طاس می‌گویند. / **بُکُوب** [bokub]: بکوب، فعل امر از کوبیدن / معنی زبان‌زد: با کوبیدن ظروف مسین آب و اجدادی، دیو شب را فراری بده! / کاربرد زبان‌زد: این زبان‌زد در هنگام بروز پدیده‌های خسوف و کسوف به کار می‌رود. / کاربرد مثلاً: وقتی کسی ادعای انجام کاری خارق‌العاده را دارد، اما کاری که انجام می‌دهد امری پیش‌پا افتاده و بی‌اهمیت است، مخاطبان برای تمسخر او به یکدیگر می‌گویند: «مرس میراثی بکوب!»، یعنی به طعنه و کنایه و تمسخر می‌گویند: کاری که کرد شبیه به خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی بود! شبیه معجزه بود!

■ **مُرغانه‌ات رِ کُجه مُگنی؟ قُدُقِدِت رِ اَوَرْدی اینجه!** [morGanet re codže mokoni GodGodet re ?avordi ?indže]

(مثلاً / عام) در قلمرو ادبیات عامه عموم فارسی‌زبانان، غالباً این مَثَل به صورت «مُرغه دونه‌اش رو خونه ما میخوره، تخم‌اش رو برای همسایه میذاره»، یا «از اون مرغ‌هایی است که نون تو رو میخوره، ولی برای همسایه تخم میذاره» و... بیان شده و در ادبیات عامه اهالی استرآباد نیز گاهی در قالب جملات دیگری چون: **چینه‌اش رِ ما میدیم، مُرغانه‌اش رِ همساده مُخوره**، یا **چینه‌اش رِ پیشِ ما مُخوره مُرغانه‌اش رِ دوتا خانه اون وَرتر میذاره**، یا **قُدُقِدِت زَم بُور هَمونجه که مرغانه‌ات رِ مُگنی (مُوری/ مذارِ)**، یا **قُدُقِدِش رِ اینجه مُگنه، مُرغانه‌اش رِ جادِگه**، یا **قُدُقِدِش مال**

مانه، مرغانه‌اش مالِ دیگران، یا مافقط قُدُقْدِش رِشْنیدیم، مُرْغانه‌اش رِندیدیم، یا مافقط قُدُقْدِشْنیدیم، مُرْغانه نَدیدیم، یا مُرْغانه‌اش مالِ همساده‌یه، قُدُقْدِش مالِ ما و... و گاهی نیز به صورت خلاصه در قالب جملاتی چون: فقط قُدُقْدِش مالِ مانه، یا مُرْغانه‌ات رِکْجه مَکُنْی؟ و... نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل مثل‌های حروف «چ»، «ف» و «ق» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره مَثَل: این مَثَل به تجربه‌ی زیستی اهالی استرآباد در ارتباط با رفتارشناسی ماکیان اشاره دارد؛ چنان‌که طبق این رفتارشناسی، مرغ خانگی پیش از تخم گذاشتن به شدت «قُدُقْد» و سرو صدا کرده و مدام به دنبال جایی برای تخم‌گذاری می‌گردد؛ به‌طوری‌که اهالی خانه از سروصدای مرغ متوجه می‌شوند که مرغ می‌خواهد تخم بگذارد. اما گاهی بعد از ساکت شدن مرغ، یا به اصطلاح بعد از تخم‌گذاری مرغ، معلوم نمی‌شود که آن مرغ در کجا تخم گذاشته است. هم‌چنین در گذشته که برخی خانه‌ها از طریق یک دریچه به یکدیگر راه داشتند و یا آبراه‌های خانه‌ها به یکدیگر متصل بود، مرغ از طریق دریچه یا آبراهه به خانه‌ی همسایه می‌رفت و در خانه‌ی همسایه تخم می‌گذاشت. / مُرْغانه [morGane]: تخم مرغ / کُجه [codʒe]: کجا / اینجه [Pindʒe]: اینجا / مفهوم مَثَل: یکی متحمل زحمت می‌شود و دیگری بهره‌اش را می‌برد. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیف اشخاصی که تمامی زحمت خود را بردوش یک نفر انداخته، اما موقعی که قرار است فایده‌ای از آن‌ها صادر شود، آن فایده را به دیگری می‌رسانند. ۲- در توصیف کسی که تمام خرید نسیه‌اش را از یک فروشنده‌ی آشنا انجام می‌دهد و خریدهای نقدی‌اش را از فروشنده‌ی غریبه. در توصیف کسی که هنگام خرید از فروشنده‌ی آشنا، آن قدر از بی‌پولی ناله می‌کند که بتواند جنس را نسیه بخرد، اما وقتی سراغ فروشنده‌ی غریبه می‌رود، بدون هیچ گفت‌وگویی تمام پول خرید را نقداً پرداخت می‌کند. ۳- در توصیف مردی که، به خانواده‌ی پدری خود هیچ کمک مالی نمی‌کند، اما خرج خانواده‌ی همسرش را می‌دهد. ۴- در توصیف زنی که دستورات و اوامر پدرشوهر و مادرشوهرش نسبت به دستورات و اوامر پدر و مادرش، برای او ارجح است، یا دختری که دستورات مادرش را اجابت نکرده، اما دستورات مادرشوهرش را بلافاصله و بدون کم و کاست اجابت می‌کند. / معادل مَثَل: دوگان آشنا که مریسه گداشته، ولی دوگان غریبه خدائیه، یا پیش ما مریسه گداشته، پیش دیگران کدخدائیه!

■ مُرْغانه خورْدیم صد تا یگ غاز، زن گرفتیم سی شاهی، مُرْغانه خورْدیم سه تا دیشی، زن طلاق ندادیم

[morGane xordim satta jaʔ Gəz zan jereftim si ʔa:l morGane xordim setta dajʃi zan telaG Nedadim] (زبان زد)

خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این زبان زد به صورت خلاصه بیان شده و تنها یکی از بخش‌های نخست یا دوم آن می‌آید؛ یعنی یا عبارت مُرْغانه خورْدیم صد تا یگ غاز، زن گرفتیم سی شاهی به تنهایی بیان شده و یا تنها عبارت مُرْغانه خورْدیم سه تا دیشی، زن طلاق ندادیم بیان می‌گردد. هم‌چنین این زبان زد در قالب جملات دیگری چون: سه تا دیشی مُرْغانه خورْدیم، زن طلاق ندادیم، یا مُرْغانه سه تا دیشی خورْدیم، زن طلاق ندادیم و... نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل مثل‌های حرف «س» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره زبان زد: این زبان زد به نظام اجتماعی

مردسالارانه‌ی سنتی اشاره دارد. / غاز: یک واحد پول کم‌ارزش قدیمی. / **صدتایگ غاز:** کنایه از هرچیز بسیار کم‌ارزش، کنایه از چیز بی‌ارزش و قیمت. / **دیشی [dajfi]:** ده شاهی؛ هر یک شاهی برابر با ۵۰ دینار بوده و در قدیم سگه‌های ۱۰ شاهی و ۵ شاهی رواج داشته است. درواقع سگه‌هایی که روی آن‌ها عبارت «۵۰ دینار» ضرب شده بود، برابر بودند با یک شاهی و ده شاهی (دیشی) نیز برابر بود با ۵۰۰ دینار. / **سه تا دیشی:** ۱- سه عدد به قیمت ده شاهی؛ یعنی هر عدد حدوداً برابر با ۳/۳ شاهی (۱۶۵ دینار) ۲- سه عدد سگه‌ی ده شاهی، برابر با ۱۵۰۰ دینار (یک قران و نیم). / معنی زبان‌زد: زمانی که تخم‌مرغ هیچ ارزشی نداشت و قیمت هر صد عدد آن برابر با یک غاز بود، با مهریه‌ی سی شاهی ازدواج کردیم، اما در اوج گرانی و در شرایطی که قیمت هر عدد تخم‌مرغ یک سوم مهریه‌ی همسرم بود، با وجودی که به راحتی می‌توانستم مهریه‌ی او را پرداخت کنم، ولی او را طلاق ندادم. / مفهوم زبان‌زد: ۱- حفظ بنیان خانواده در شرایط دشوار. ۲- قناعت‌ورزی. ۳- در بیان این‌که هرچند به مرور زمان و با بروز تورم اقتصادی، مهریه‌ی زن ارزش خود را ازدست می‌دهد، اما این دلیل نمی‌شود که چون مرد توان پرداخت مهریه را پیدا می‌کند، بخواد همسرش را طلاق بدهد. / کاربرد زبان‌زد: ۱- در بیان پند و اندرز و نصیحت جوانان و تشویق و دعوت آنان به قناعت‌ورزی. ۲- در مقایسه‌ی روزگار گذشته و زمان حال و تفاوت علل حفظ بنیان خانواده؛ چنان‌که در ایام گذشته دلیل استحکام بنیان خانواده، وفاداری زن و مرد نسبت به یکدیگر بود، اما امروزه تنها به‌خاطر مهریه‌ی سنگین است که بنیان خانواده حفظ می‌شود؛ یعنی اگر مردان همسر خود را طلاق نمی‌دهند یا نسبت به همسران خود وفادار هستند، به این دلیل است که توان پرداخت مهریه آنان را ندارند. / توضیح: این نکته لازم به یادآوری است که اکنون (سال ۱۴۰۵ خورشیدی) خود مهریه‌ی سنگین عاملی برای اقدام به جدایی از سوی زنان شده است.

■ **مُرغانه‌ی شرحِ رِ روزِ عیدِی دَسِتِ بِچِه مَدَن [morGane-sorxe re ruze ?ajdi dsse bet[ife medan]** (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی گرگان، گاهی این مَثَل به صورت **مُرغانه‌ی شرحِ بارِ روزِ عیده، یا مُرغانه‌ی شرحِ رِ بایَسِ روزِ عیدِی دَسِتِ بِچِه داد، یا مُرغانه‌ی شرحِ عیدِی رَمِ نَسِیه حسابِ مُگَنه** و امثال آن نیز بیان می‌شود. / توضیح: گاهی در بیان طعنه و کنایه به کسی که هیچ‌گاه دین خود را ادا نمی‌کند و یا شخصی که بسیار خسیس است، در مقابل مَثَل بالا می‌گویند: **این آگه مُرغانه‌ی شرحِ پده‌باشه، شبِ آلفه (عرفه) سالِ دِگِه آمِ پده‌ما قبول داریم!** / **مُرغانه‌ی شرح:** تخم‌مرغی که برای نوروز رنگ می‌کنند. در گذشته غالباً تخم‌مرغ‌های عید با رنگ‌های سرخ گیاهی رنگ‌آمیزی می‌شد. / **روزِ عیدِی:** نوروز، ایام نوروز، ایام عید. / مفهوم مَثَل: هر رفتار یا گفتار در مکان و زمان خودش ارزش دارد. ارزش هر چیز در آن است که در زمان و موعد مقرر، اداء و هویدا شود. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان نصیحت و سفارش مادرانه به دخترهایی که در دوران نامزدی به سر می‌برند، مبنی بر این‌که بکارتات را برای شب زفاف نگاه‌دار. ۲- در بیان پند و اندرز مبنی بر این‌که قرض و دین باید در زمان مقرر پرداخت شود، چون کسی که چیزی را قرض داده روی زمان بازگشت آن حساب کرده است. ۳- در بیان طعنه و کنایه به مدیونی که دین خود را زمانی به داین ادا کرده که دیگر به کار

داین نمی‌آید و یا کنایه به کسی که قرض یا کمک مالی و یا دستمزد را زمانی پرداخت کرده که دیگر به کار نمی‌آید.

■ **مُرغانه شُوت کردن و زدن به دیفال** [morGane-fut cardan-o zedan be difal] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، این زبان زد در قالب جملاتی با ضمایر فاعلی و مفعولی مختلف چون: **مُرغانه شُوت کردمات (کردم ایش)** **زدِمات (زدَم ایش) به دیفال**، یا **مُرغانه شوت کردش (کردت) زد به دیفال** و... نیز بیان می‌شود. ریشه زبان زد: این زبان زد ریشه در باور اهالی استرآباد، به برخی طلسمات دارد. / اشاره زبان زد: ۱- این زبان زد به نوعی طلسم و نیز روشی برای ابطال طلسم توسط تخم مرغ دارد؛ بدین صورت که به منظور دور کردن نیروهای شر و یا ابطال برخی طلسم‌های منفی، سوراخی کوچک در رأس تخم مرغ ایجاد کرده، مقداری از محتویات آن را خالی کرده، داخل آن مقداری کافور و زاج پودر شده و چیزهای دیگر ریخته، روی پوسته‌ی تخم مرغ برخی از اشکال و نمادها را ترسیم کرده، هم‌زمان اورادی را می‌خوانند و پس از بجا آوردن برخی آداب دیگر، تخم مرغ را به دیوار می‌کوبند تا بشکند و بدین وسیله طلسمی منعقد شده و یا طلسمی باطل می‌شود. ۲- این زبان زد اشاره دارد به خراب و فاسد شدن تخم مرغ در زیر مُرغ. ۳- این زبان زد اشاره دارد به این باور اهالی استرآباد که تخم مرغ قادر است چشم زخم و نیروهای شر را به خود جذب کند؛ بنابراین طبق همین باور، فرایند فاسد شدن تخم مرغ در زیر مُرغ گُرچ را نتیجه‌ی چشم زخم و نفوس شرّ دیگران می‌دانند، به همین واسطه تخم مرغ شوت شده (فاسد شده) را از زیر مُرغ برداشته، به دیوار می‌کوبند، تا نیروهای شرّ آن باطل شود. / **مُرغانه شُوت [morGane-fut]**: تخم مرغ فاسد و گندیده، تخم مرغی که بر اثر گذر زمان محتویات آن تجزیه شده و پوک و خالی شود. توضیح: گاهی اوقات در بین تخم مرغ‌هایی که برای جوجه‌کشی در زیر مُرغ گُرچ می‌گذارند، برخی از آن‌ها فاسد، یا به اصطلاح شُوت می‌شوند. / **مُرغانه شُوت کردن**: عاق کردن، از خود بریدن، دور کردن از خود. / مفهوم زبان زد: ۱- همان‌طور که از بین تخم مرغ‌های زیر مُرغ گُرچ تعدادی فاسد و شُوت شده و تبدیل به جوجه نمی‌شوند، در بین فرزندان من نیز تو مانند نطفه‌ای هستی که فاسد شده و تبدیل به فرزند نگردیده است. / کاربرد زبان زد: در زمان عصبانیت از شخص (مخصوصاً فرزندان) در خطاب به آنان به کار می‌رود و بدین وسیله به شخص مورد غضب القاء می‌شود که تو مانند طلسمی هستی که در زندگی من گره ایجاد کرده‌ای و من هم مانند تخم مرغ فاسدی که به دیوار می‌کوبند، تو را از خودم دور خواهم کرد.

■ **مُرغ بی مُجُل، میشه دَله... سون** [morGebi-motjol me[dale....un] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این مَثَل به صورت **اگه زیر مُرغ مُجُل نداری، دَله... سون میشه**، یا **زیر مُرغ مُجُل نداری، دَله... سون میشه**، یا **مرغ زم که زیرش مُجُل نداری، دَله... سون میشه**، یا **مُجُل که زیر مرغ نباشه، دَله... سون درمیاد**، یا **مُرغانه مُجُل زیر مُرغ نداری، دَله... سون میشه** و... نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل مَثَل‌های حروف «الف» و «ز» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره مَثَل: این مَثَل به یکی از آداب و عادات اهالی استرآباد اشاره دارد؛ این عادت که برگرفته از شناخت حاصل از تجربه‌ی زیستی نسبت به

رفتار ماکیان است، مبتنی بر این است که برای این که مرغ در جاهای مختلف تخم نگذارد و بتوان تخم‌های آن را در یک جای مشخص پیدا کرد، یک تخم مرغ مصنوعی و یا تخم مرغی که داخل آن با چیز دیگری پُر شده را در جایی امن زیر مرغ قرار می‌دهند، تا مرغ با دیدن آن، همان‌جا نشسته و تخم بگذارد. / **مُچَل [motʃol]**: ۱- تخم مرغ مصنوعی، تخم مرغی که به عنوان نشانه‌ی محل تخم‌گذاری در جایی قرار می‌دهند، تا مرغ در همان‌جا تخم بگذارد. ۲- در ادبیات عامه اهالی استرآباد، اصطلاحاً به لقمه‌ی تعارف، **مُچَل** می‌گویند. / **دَله...ئون [dale...un]**: ۱- مرغی که در یک جای مشخص و ثابت تخم نمی‌گذارد. مرغی که هر بار در یک جای جدید و ناشناخته تخم می‌گذارد. ۲- کنایه از کسی که جای ثابتی ندارد و مشخص نیست که کجا می‌توان او را پیدا کرد. کنایه از کسی که هر دقیقه و هر ساعت در یک جای غیرقابل پیش‌بینی است. ۳- کنایه از هرجایی، فاحشه. / مفهوم **مُثَل**: هر کسی برای ثبات در زندگی نیاز به یک بهانه و نشانه دارد. هر موجود زنده نیاز به سرپناه و مکان و خانواده دارد، تا در زندگی خود به ثبات برسد. / کاربرد **مُثَل**: در بیان پند و اندرز به کسانی که هنوز هدف خاصی در زندگی نداشته، در کار خود ثبات ندارند و هر روز از یک شاخه به شاخه‌ی دیگر می‌پرند.

■ **مُرعِ خُسِ خُسی [morGexos-xosi]** (اصطلاح **مُثَل** گونه/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد این اصطلاح در قالب جملات تشبیهی مختلفی چون: **عَینِ مُرعِ خُسِ خُسی رُمَمانه**، یا **کَعینَه‌وَنِ مُرعِ خُسِ خُسی تَیگِ خُوَرُوسِ مَوینِه**، **مُخِسه**، یا **مُرعِ خُسِ خُسی‌ئِه** و... زبان زد یا **مُثَل** می‌سازد و بدین ترتیب ذیل زبان زده‌های حروف «ع» و «ک» نیز قرار خواهد گرفت. / **خُس [xos]**: مخفف و خلاصه‌ی **خُسبیدن**، به معنی خوابیدن. فعل «**خُس کردن**» نشان دهنده‌ی حالتی از مرغ است که هنگام جفت‌گیری فیگور خوابیدن گرفته، روی پاهای خود می‌نشیند و دو کتف خود را کمی عقب می‌دهد. / **خُسِ خُسی [xos-xosi]**: صفت تأکیدی، به معنی **خُسبنده** (صفت تفضیلی از **خُسبیدن**)، بسیار خواب، آن‌که در هر شرایطی می‌خوابد. این صفت غالباً در مورد مرغ به‌کار می‌رود. / اشاره اصطلاح: این اصطلاح به رفتارشناسی ماکیان نزد اهالی استرآباد اشاره دارد. / معنی اصطلاح: مرغی که در هر جا و در هر حالتی در مقابل تقاضای جفت‌گیری خروس، تسلیم و مطیع است و بلافاصله می‌خوابد تا خروس با او جفت‌گیری کند. / مفهوم اصطلاح: کسی که در مورد تقاضا و خواسته‌های دیگران هیچ مقاومتی ندارد و بلافاصله خود را در اختیار آنان قرار می‌دهد. / کاربرد اصطلاح: ۱- در توصیف دختران یا زنانی که در برابر خواسته‌های مردان زود تسلیم می‌شوند. ۲- در توصیف کسانی که در مقابل خواسته‌های دیگران هیچ اراده‌ای از خود ندارند و تسلیم خواسته‌های دیگران هستند. ۳- در توصیف کسانی که نمی‌توانند به درخواست دیگران پاسخ منفی بدهند.

■ **مُرعِ دَله...ئون [morGe dale...un]** (اصطلاح **مُثَل** گونه/ خاص) در ادبیات عامه استرآباد، این اصطلاح در قالب جملات تشبیهی گوناگونی بیان شده و زبان زده‌های متعددی می‌سازد؛ مانند: **عَینِ مُرعِ دَله...ئون رُمَمانه**، یا **کَعینَه‌وَنِ مُرعِ دَله...ئونه**، هر روز باید **مُرعِ دَله...ئون** را **تَیگِ جَا جَمع کرد** و...، در برخی جملات نیز **مُثَل** می‌سازد؛ مانند: **مُچَل که نباشه**،

مُرغ میشه دَله... یون و... / مفهوم اصطلاح: مرغی که هر روز جایی تخم می‌گذارد و جای ثابتی ندارد. / کاربرد اصطلاح: ۱- در توصیف کسی که هیچ جای ثابتی ندارد و مشخص نیست که کجا می‌توان او را پیدا کرد. ۲- در توصیف کسی که دعوت هر کس و ناکسی را قبول کرده و بدون هیچ محدودیت و خط قرمزی، همه جا رفته و با همه نشست و برخاست دارد.

■ **مُرغ‌شان بالا دُوک مُرغانیه مُکُنه** [morGefan bala duk morGane mokone] (مَثَل / خاص) این مَثَل در نواحی مازندران و گیلان و گلستان به اشکال مختلفی بیان می‌شود، مثلاً در تبری می‌گویند: «دیک سَر مُرغانیه کانده». بنابراین، این مَثَل خاص شمال ایران محسوب می‌شود. / در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون: از بالا دُوک آم مُرغانیه جمع مُکُتن، یا بالا دُوک‌شان آم مُرغانیه‌ئه، یا خدا پِده شانس، مُرغ‌شان بالا دُوک مُرغانیه مُکُنه و... نیز بیان شده، که بدین ترتیب ذیل مَثَل‌های حروف «الف»، «ب» و «خ» نیز قرار خواهد گرفت. / **دُوک [duk]:** از ابزارهای ریسندگی و نساجی است. دُوک عموماً دارای دو نوع کلی؛ یعنی «دُوک نخ‌ریسی» و «دُوک بافندگی» است و هرکدام از این دو نوع، خود دارای انواع و اندازه‌ها و فرم‌های مختلفی هستند. دُوک‌های نخ‌ریسی چیزی شبیه به فرفره چوبی هستند و زمانی که کلاف نخ دور آن‌ها پیچیده، به شکل بیضی درمی‌آیند. دُوک‌های بافندگی نیز دارای دو وجه تخت و دو وجه قوس‌دار هستند، که هر دو رأس آنان تیز و فرم کلی آنان به شکل بیضی است و یا شبیه به منشوری با دو سر تیز هستند. اساساً شکل و فرم دُوک، خاص و منحصر به خودش است؛ به همین دلیل اشیاء شبیه به آن را «دُوک‌ی شکل» می‌گویند. به عبارت دیگر در علم هندسه، حجم‌هایی شبیه به توپ فوتبال امریکایی را «دُوک‌ی شکل» می‌گویند. / **بالا دُوک مُرغانیه کردن:** تخم گذاشتن روی دُوک؛ الف- کنایه از کار غیرممکن و محال. ۲- کنایه از خوش‌شانسی و خوش اقبال.



نمونه‌ای از دُوک بافندگی



نمونه‌ای از دُوک نخ‌ریسی

مفهوم مَثَل: بسیار خوش شانس هستند. بخت و اقبال بلندی دارند. فال و طالع نیکی دارند. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیف کسانی که بسیار خوش شانس هستند و در بدترین شرایط منافعی به آن‌ها می‌رسد. ۲- در توصیف کسانی که روزگار روی خوش خود را به آن‌ها نشان داده است. ۳- در توصیف کسانی که نعمت و برکت به آن‌ها روی آورده است.

■ **مُرغ و خُوروس آم یگ جا جمع مِشَن که چینِه باشِه** [morG-oxurus:amʔjaɪdʒa dʒam meʃance tʃineba] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی گرگان گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون: **تا چینِه نباشِه، مُرغ و خُوروس جایی جمع نِمِشَن**، یا **چینِه که نباشِه، مُرغ و خُوروس باراجی بایس یگ جا جمع پِشَن؟**، یا **مُرغ و خوروس آم هر جا چینِه باشِه جمع مِشَن**، یا **یگ جا بایس چینِه باشِه که مُرغ و خُوروس جمع پِشَن** و... نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل مَثَل‌های حروف «ت»، «چ» و «ی» نیز قرار خواهند گرفت. / **مِشَن** [meʃan]: می‌شوند. / **چینِه** [tʃine]: دانه، غذای پرندگان / مفهوم مَثَل: برای گرد آوردن اجتماعی از مردم، باید بهانه‌ی مناسبی وجود داشته باشد، که مردم به آن بهانه دور هم جمع شوند. / کاربرد مَثَل: در بیان این واقعیت که اگر می‌خواهی اجتماعی را گرد هم جمع کنی باید ضیافتی برپا کرده و خرج کنی، تا به این بهانه دعوت تو را قبول کنند و اجتماع را شکل بدهند. چنان‌که در مورد اجتماع مردم در تکیای گرگان، در هنگام عزاداری ایام محرم نیز می‌گویند: **بارا امام حسین آم آگه شام بیدی، میان، ولی اگر نَدی کسی نَمیاد.** / معادل مَثَل: **گفترا سقاخانه ابوالفضلِ آم به هوا چینِه نَدی ئِه که یگ جا جمع مِشَن**

■ **مُرغ هرچی خاک رِ بیشتر بُچْگِلِه، بیشتر بالا سر-کَلِه خودش مِریزه**

[morGhaɪtʃi xak re biʃtaɪ botʃcole biʃtaɪ bala sar-callexode] (مَثَل / عام) در ادبیات عامه فارسی این مَثَل به صورت «مُرغ هرچه خاک را برهم زند، فقط می‌ریزه سر خودش»، یا «مُرغ وقت خاک‌بازی، توی سر خودش خاک می‌ریزه»، یا «مُرغ هرچی بال بال بزنه، خاک عالم رو به سر خودش می‌کنه» بیان می‌شود. / **بُچْگِلِه** [botʃcole]: بجورد، جُست و جو کند، گند و کاو کند. / مفهوم مَثَل: تلاش بیهوده / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان پند و اندرز در باب خودداری از انجام کار بیهوده و بی‌حاصل. ۲- در توصیف شخص نادانی که برای رسیدن به منافع، تلاشی مذبوحانه انجام داده و بیشتر از آن تلاش به او ضرر رسیده است تا فایده!